בס"ד



عهد و گفتگو

تفسیر هفتگی تورات

از درسگفتارها و نوشتارهای ربای لرد جاناتان ساکس

Jonathan Sacks
THE RABBI SACKS LEGACY

با سپاس از Schimmel Family برای حمایت سخاوتمندانه از عهد و گفتگو به نکوداشت یاد Harry (Chaim) Schimmel.

"من از همان بار اول که با نسخهء تفسیر توراه ربای خییم شیمل روبرو شدم تا اکنون، آنرا عزیز داشته ام. هدف آن نه فقط نشان دادن حقیقت ظاهری متن توراه، بلکه رسیدن به حقیقت ژرفتری است که در آن نهفته است. او به همراه همسر ستودنی اش آنا در شصت سال زندگی مشترک، یک زندگی سرشار از عشق به خانواده، اجتماع و تورات ساختند. زوج بیمانندی که با نمونهء زندگی خود، بینهایت الهام بخش من بوده اند."

" – ربای ساکس

تفسیر هفتگی توراه– سال ۵۷۸۷

Chosenness and its Discontents

Toldot

تولدوت: نزدیک بودن و ناخشنودی های آن

با یکی از هیجان انگیزترین صحنه های توراه روبه رو هستیم. یعقوب لباس های عساو را پوشیده و برکت عساو را دریافت کرده است. او می رود و اندکی بعد، عساو وارد می شود. نکتهٔ جالب نه اتفاق پس از ورود او، بلکه روش توصیف توراه و زبان و هنر روایت آن است:

پس از آنکه اسحق یعقوب را برکت کرد و یعقوب مخفیانه از نزد پدر بیرون رفت، برادرش عساو از شکار برگشت. او نیز خوراکی لذیذ تهیه کرد و برای پدرش برد. سپس به او گفت: "پدر! در بسترت بنشین و کمی از گوشت شکار من بخور تا مرا برکت دهی.

پدرش اسحق از او پرسید: کیستی؟

او پاسخ داد: من هستم، پسرت، اولزاد تو عساو.

اسحق به شدت لرزید و گفت: پس او که بود که برایم گوشت شکار آورده بود؟ پیش پای تو آنرا خوردم و او را برکت کردم. درواقع او برکت خواهد یافت.

وقتی عساو این سخنان پدر را شنید، فریادی بلند و تلخ برکشید و به پدرش گفت: مرا هم برکت کن پدر!

اما او گفت: برادرت با فریبکاری آمد و دعای برکت تو را گرفت.

عساو گفت: به راستی که نام او یعقوب است (به معنای گیرندهٔ پاشنهٔ پا)، زیرا او دو بار، حق مرا گرفته، یک بار حق اولزاد را و اینک، دعای برکت مرا. سپس پرسید: آیا برای من هیچ برکتی در نظر گرفته ای؟

اسحق به عساو پاسخ داد: من او را بر تو سروری داده ام و همهٔ خویشان او را خدمتگزارانش کرده ام. به او پشتوانهٔ غلات و شراب تازه داده ام. اینک پسرم، برای تو کاری از من ساخته نیست.

عساو به پدرش گفت: پدر من، آیا فقط یک دعای برکت دارَی؟ مرا هم برکت کن! سپس عساو با صدای بلند گریست.

در کل، توراه در بیان عواطف کاراکترهایش صرفه جویی می کند. توصیف های آن حداقلی هستند و خواننده را با حدس آنچه متن جا انداخته، تنها می گذارد (کاراکترها چه شکل بودند، مکان آنها، حرکات بدن آنها و غیره). امانوئل لویناس به درستی، این ویژگی را دعوتی به میدراش ها می دانست که خواننده را به تکمیل متن در یک گفتگو با نوشتار فرامی خواند. توراه بیشتر مانند رادیو است تا تلویزیون و تخیل شنوندگان خود را به کار می اندازد. پس اینجا ما با متنی در توراه رویاروی هستیم که برخلاف معمول، از نظر ادبی صریح و دارای ژرفای روانشناختی یک درام است.

ما به عنوان خواننده، با احساس های اسحق و عساو همراه می شویم. غرق در بررسی ذهنی می شویم. با حس فریب خوردگی اسحق همراه می شویم. با عساو نیز همدردی می کنیم که ابتدا فکر نکرد فریبش داده اند و به دنبال انتقام نبود، بلکه به شدت تکان خورده و ناراضی شده بود (پدرم! مرا هم برکت کن!). سپس بیچارگی اسحق را می بینیم (پس پسرم، کاری از من برای تو برنمی آید؟). گریهٔ عساو که گزنده تر از آن چیزی است که از او می شناسیم و او را مردی می دانیم متعلق به طبیعت وحش، از برخی جهات خشن و از برخی جهات، چابک، اما نه آمادهٔ اشک ریختن مانند یوسف که بعدها خواهیم داد. صحنهٔ پدر و عساو، یکی فریب خورده و یکی ناراضی، فاقد آن چیزی است که می بایست لحظه ای از مهربانی و عطوفت باشد (پسر به پدرش خوراک می دهد و پدر او را برکت می کند.) می توانیم تصور کنیم یک نقاشی رامبراند را در این زمینه.

چرا این جزئیات ذکر شده اند؟ این پرسشی ناگزیر است. در توراه، فُرم ادبی پیرو کارکرد است. هیچ چیز اتفاقی نیست. اگر عنصری از سَبک به متن داده می شود، دلیلی وجود دارد. همدردی ما برای عساو بیشتر برانگیخته می شود تا برای یعقوب. نه این که عساو را وارث به حق عهد با خدا می دانیم، یا اینکه مسیر تاریخ تغییر یافته و امور می توانستند به گونه ای متفاوت پیش بروند. به وضوح چنین نیست. ریوکا یعقوب را ترجیح می دهد و در سفر برشیت، مادران بهتر از پدران، فرزندان خود را می شناسند. عساوِ شکارچی که با فروش حق اولزاد خود از آن بیزار می شود، به روشنی قرار نبود که پیرو باایمان خدای نادیدنی و متعالی بشود. عهد ابراهیمی می بایست بی تردید از یعقوب ادامه یابد که "مردی ساکت و حاضر در خیمه ها" توصیف می شود. پس چرا توراه از مسیر همیشگی خارج می شود و عناصر یک سبک ادبی را در پیش می گیرد تا همدردی ما را به سوی عساو جلب کند و ما را وارد دنیای او بنماید تا از چشم انداز او امور را ببینیم؟ پیش از پاسخگویی به این پرسش، باید ابتدا نگاهی گستره تر به دانسته های ما از او و فرزندانش در باقی متن توراه بیندازیم.

نخست این که عساو از اسحق دعای برکتی دریافت می کند: مناطق چرب (پربرکت) زمین همچنان سکونتگاه تو خواهد بود و شبنم آسمان را دریافت می کنی. اما با شمشیر خود خواهی زیست. به برادرت خدمت می کنی، اما وقتی شکایت تو از او بالامی گیرد، یوغ او را از گردن خود باز می کنی.

یعقوب می خواهد بگوید که مناطق چرب زمین و شبنم آسمان آنقدر فراوان خواهند بود که به هر دوی شما برسند. هر دو پسر می توانند به تساوی از آنها بهره بگیرند. سروری یعقوب تنها تا زمانی ادامه می یابد که از آن سوء استفاده نکند. اگر او بی محابا سلطه جویی کند، عساو خیلی ساده "یوغ او را از گردن خود خواهد گشود". در اینجا برای همزیستی، اساسی تعریف شده است.

دومین آگاهی زمانی داده می شود که عساو دو دختر هیتی را به همسری می گیرد. این یک منشأ تلخکامی برای اسحق و ریوکا بود و به ریوکا دلیلی داد تا اسحق و یعقوب را با هم پیوند دهد؛و به یعقوب این عذر قابل پذیرش را داد که خانه را ترک کند (ریوکا به اسحق می گوید: من از آن دو همسر هیتی بیزارم. اگر یعقوب با چنین دخترانی از میان هیتی های این سرزمین ازدواج کند، دیگر برای چه زنده باشم؟) واکنش عساو جالب است: "فهمید که پدرش اسحق از دو دختر کنعانی بیزار است" و کوشید با گرفتن یک زن سوم به نام مخلت، دختر اسماعیل، اوضاع را تعدیل کند. این حرکت به دو دلیل آشکار شکست خورد: آن دو همسر دیگر را طلاق نداد و نفهمید که اسماعیل نیز وارث عهد ابراهیم با خدا نشد. عساو از هوش بهرهٔ چندانی ندارد، اما مراقب است که پدرش ناراحت نشود.

سومین اشاره بیست و دو سال بعد، زمانی پدیدار می شود که دو برادر سرانجام با یکدیگر دیدار می کنند. این یکی از عمیقترین بخش های توراه و سرشار از عمق و پژواک است. اما ظاهر روایت، روشن است. یک اصل تلمودی می گوید "متن مقدس از معنای اصلی خود جدا نمی شود". یعقوب پیشاپیش از این دیدار هراسناک است و از این روی، تدارک رویارویی را می بیند (با دعا، سیاستمداری و جنگ). شبانه در تنهایی با دشمنی بینام کشتی می گیرد. اما وقتی دو برادر روبه روی هم قرار می گیرند، عساو می دود تا یعقوب را در آغوش بگیرد، اشک بریزد. او هیچ یک از دشمنی هایی که پیشتر با او داشت را نشان نمی دهد. درام درونی یکسره در روح یعقوب جریان دارد. عساو بر اساس کاراکترش هم برای خشم و هم برای بخشیدن شتاب می کند. وقتی یعقوب از او خواهش می کند که هدیهٔ گله ها و احشام را بپذیرد، این جملهٔ عمیق را می گوید: "لطفا برکت مرا بپذیر" و اشاره دارد به رویداد بیست و دو سال پیش. عساو هیچ بروز نمی دهد که متوجه اشارهٔ او شده و کینه ای از او به دل ندارد – نه چون فراموش کرده، بلکه چون بخشیده است. او شبیه ابشالوم نیست [توضیح مترجم فارسی: پسر داوود که برادر دیگر خود را نبخشید].

در برشیت ۳۶ دومین بخش، به فهرست نسل های بعدی عساو می پردازد. در نظر اول، هیچ تفاوتی با نسل های دیگر در برشیت دیده نمی شود، اما دو اطلاع مهم دارد، یکی پنهان و یکی آشکار. اولی این گفته است که: "اینها هستند شاهانی که بر ادوم فرمانروایی کردند، پیش از آنکه هیچ شاهی در ایسرائل فرمان براند." دومی تقابل میان آیهٔ پایانی باب ۳۶ برشیت و آیهٔ آغازین باب ۳۷ است: "اینها هستند قبایل عساو، هر یک با آبادی های خود در سرزمینی موروثی او [eretz achuzatam]. در این حال، یعقوب در سرزمینی می زیست که پدرش آنجا همچون بیگانه می زیست [be-eretz megurei aviv]". از این روشنتر نمی شد. اخلاف عساو خیلی پیش از یعقوب خود را از نظر جغرافیایی و سیاسی مستقر کردند و فراز و نشیب های تاریخ عهد ابراهیم با خدا از جمله تبعید، نجات و سال های بیابان را از سر نگذراندند. هر دو سرانجام مناطق چرب زمین و شنبم آسمان را به ارث بردند، اما راه یکی سرراست بود و راه دیگری (یعقوب) به هیچ وجه چنین نبود.

پنجمین اشاره - خیلی بعد- به رابطهٔ میان بنی اسرائیل و ادومی هاست. اینجا دو آیه به ویژه چشمگیر هستند. اولی دستورالعمل خدا به بنی اسرائیل است: شما از مرزهای برادران خود، یعنی فرزندان عساو که در سئیر زندگی می کنند، می گذرید. با آنکه از شما می ترسند، اما مراقب باشید که آنها را تحریک نکنید. من به شما حتی یک ذرع از زمین آنها را نخواهم داد، زیرا کوه سئیر را به وارثان عساو به ارث داده ام.

دومی هم به همین اندازه حساس است: "از ادومی ها نفرت نداشته باش، زیرا برادران تو هستند".

هیچ چیزی در این دستورها ما را به یاد دشمنی ابدی میان دو ملت که پیش از تولدشان پیش بینی شده بود، نمی اندازد ("دو ملت در زهدان تو ... یک ملت از دیگری قدرتمندتر خواهد بود و آنکه بزرگتر است، به کوچکتر خدمت خواهد کرد"). در دوران توراتی تنش های دوره ای و تغییر مناسبات میان ادوم و ایسرائل رخ داد (کتاب دوم شموئل ۸:۱۴؛ کتاب دوم پادشاهان ۸:۲۰). اما بنی اسرائیل دستور رفتار احترام آمیز با ادومی ها و زمین آنها داشتند.

با گذاشتن این داده ها در کنار هم، چه چیزی می فهمیم؟ در ساده ترین سطح، با انسانیتی روبه رو هستیم که کلیشه ها و طبقه بندی های قراردادی را برنمی تابد. عساو فرزندی است که پدرش دوستش دارد و او هم پدر را. چقدر این امر تکان دهنده است هرچند در ادبیات میدراش اغلب عساو به بدی ارزیابی می شود. اما این داده برجسته می شود:

ربی شیون بن گملیئل گفت: هیچ مردی تا کنون مانند من پدرش را حرمت نگذاشته است، اما دریافته ام که عساو حتی بیش از من پدرش را محترم داشته است.

میدراش، گرایش به تفکیک کاراکترهای توراتی به دو دستهٔ کاملاً خوب و یکسره بد دارد و برای آن دلایل تربیتی هست، چنانکه ربی زوی هیرش در Mavo ha-Aggadot (منتشر شده در ابتدای چاپ های استاندارد کتاب عین یعکوو). قهرمانان توراه برای آنکه سرمشق باشند، باید به طور مداوم قهرمانانه رفتار کنند و فردِ همیشه شرور نمی تواند قهرمان باشد.

اما در زیر این لایه از میدراش، توراه پیامی همان اندازه مهم ولی متفاوت دارد که برای فهم آن، باید به حدی از پختگی رسید: این که حتی قهرمانان نیز اشتباه می کنند و غیرقهرمانان هم فضیلت هایی دارند که برای خدا مهم هستند. حکیمان تلمودی می گویند: "خداوند متعال و متبارک پاداش هیچ موجودی را نادیده نمی گیرد." عساوی که در توراه می شناسیم، ایمان ابراهیم، استحکام اسحق و سخت کوشی یعقوب را ندارد. طبع او از بافتی خشنتر است. اما او هم خاکساری از نوع خودش، وفاداری خویشاوندی و خلقی هرچند تند اما محترم دارد.

این نیز بخشی از پیام توراه است. همان گونه که ما کارهای خدا را نمی توانیم پیش بینی کنیم ("خواهم شد آنچه خواهم شد"؛ "به هر کس بخواهم رحم و مهربانی می کنم")، همان گونه هم نمی توانیم پیشاپیش بگوییم کجا صورت خدا برای امور انسان ها می درخشد. فرقه های کومران بودند و نه حخامیم که بشریت را به "فرزندان نور" و "فرزندان تاریکی" تقسیم کردند. یک چنین دوگانگیِ انسان شناختی همان اندازه برای یهودیت بیگانه است که الهیات دوگانگی.

اما در داستان عساو چیزی اساسی تر درمورد مفهوم برگزیدگی مطرح است. برشیت در کنار امور دیگر تأمل عمیقی است در مورد معیار برگزیدگی. هیچ شکی نیست که برگزیدگی دارای پیامدهای عمیق برگزیدگی در طرفین معادله است. برگزیده بودن مانند یعقوب یعنی زندگی پر از مشکلات و سختی ها داشتن ("او به فرعون می گوید: روزهای زندگی من اندک و بد بوده اند.") اما برگزیده نشدن نیز عمیقاً ناراحت کننده است. این بار و بارهای دیگر در مورد اخراج هاجر و مورد یوسف و برادرانش اینرا می بینیم، اما در مورد لئا و راخل می خوانیم:

یعقوب همچنین با راخل ازدواج کرد و او راحل را بیش از لئا دوست داشت... [خدا] دید که لئا مورد نفرت بود [senuah]...

من این جمله را تحت لفظی ترجمه کرده ام تا نیروی تکان دهندهٔ آنرا که در زبان عبری جریان دارد، نشان دهم. البته لئا مورد نفرت نبود. او فقط احساس طرد شدگی داشت. اما حس طردشدگی چنان زخم عمیقی زده که توراه تردید نمی کند و آنرا با مورد نفرت بودن مقایسه می کند. و شخص مورد طرد، به نوبهٔ خود، نفرت می ورزد. از این روی است که برادران از یوسف متنفر بودند (این فعل سه بار تکرار می شود که تکراری معنادار است (برشیت ۳۷).

عشق برمی گزیند. اما انتخاب، بیگانگی پدید می آورد که منجر به تنش و در نتیجه گاهی به جدال (بالقوه یا عملی) یا خشونت می شود. این درونمایه در ابتدای روایت تورات در جایی که خدا پیشکش هابیل را می پذیرد و پیشکش قابیل را رد می کند، به برادرکشی می انجامد. عنصری از عمیقترین پیامد ممکن در داستان عساو هست. برگزیدنِ یکی به معنای طردِ دیگری نیست. عساو برگزیده نشده، اما طرد هم نشده است. عساو نیز برکت و ارث و زمین خود را می گیرد. او نیز فرزندانی خواهد داشت که شاه خواهند شد و حکمرانی خواهند کرد و زیر سلطه نخواهند بود. فضیلت های عساو مانند مهر و احترام به پدر نیز بازشناسی شد. همدردی ما نسبت به عساو برانگیخته می شود، چنانکه گویی برای بشریت در همهٔ زمان هاست. همهٔ انسان ها برای عهد ابراهیم و استواری روحانی و وجودی آن برگزیده نمی شوند. اما همگی از دید خدا ارزش دارند. هر یک در قلمروی امور جایگاه خاص خود را دارد. هر یک فضیلت ها، استعدادها و موهبت های خودش را دارد. هر یک نزد خدا ارزشمند است.

چنانکه خدا بعدها به یونس می گوید: "تو نگران این تاکستان هستی، با آنکه تو آنرا نکاشته و رشد نداده ای... نینوا بیش از صدو بیست هزار سکنه دارد که دست راست خود را از چپ بازنمی شناسند. گله های بسیار هم

دارند. آیا نباید به فکر آن شهر بزرگ باشم؟" یا مزامیر می گوید: "خداوند با همگان خوب است؛ با همهٔ آفریده های خود، همدردی دارد".

برگزیده بودن به این معنا نیست که دیگران برگزیده نشده اند. رابطهٔ محکم با خدا داشتن وابسته به نفی رابطه های متفاوت با خدا توسط دیگران نیست. مادر یعقوب او را دوست داشت. و پدر، عساو را. اما خدا چه که نه مادر است و نه پدر و نه هر دو؟ به راستی ما فقط می توانیم رابطهٔ خود را با والدین خویش بشناسیم و نه رابطهٔ دیگران را با والدینشان. آیا مرا بیش از برادران و خواهرانم دوست دارند؟ یا کمتر؟ یک بار که پرسیده می شود، فقط به دشمنی با خواهران و برادران می انجامد که درونمایه ای مرکزی در سفر برشیت است. اما این پرسش نامعتبر است. نباید پرسیده شود. والدین خوب همهٔ فرزندانشان را دوست دارند و هیچ گاه به کمی یا بیشتری نمی اندیشند. عشق قابل اندازه گیری نیست. عشق مقایسه برنمی تابد. یعقوب، یعقوب و وارث عهد است. عساو، عساو است، کار خودش را می کند و خودش است و از ارث و برکت لذت می برد. چه حقیقت ساده ای و چه با ظرافت بیان شده است. این یکی از عمیقترین پیام های توراه به بشریت است – و دوران برخورد تمدن ها، امروز، چه عمیق باید آنرا بشنود.

شبات شالوم

ترجمه فارسی با مشارکت بنیاد ایرانی هارامبام، وابسته به فدراسیون یهودیان ایرانی-آمریکایی

توسط شیریندخت دقیقیان

Persian Translation by Shirin D. Daghighian

www.RabbiSacks.org @RabbiSacks
The Rabbi Sacks Legacy Trust, PO Box 72007, London, NW6 6RW • +44 (0)20 7286 6391 • info@rabbisacks.org

© Rabbi Sacks • All rights reserved